

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

در مباحث پیش عرض شد نظریه ولایت مشروط، یعنی کسی قائل به تعدد ولی امر و تعدد رهبری اما تعدد مشروط باشد به این معنا که ولایت برای فقهای متعدد باشد ولیکن ولایت هر یک مشروط به دیگری باشد به چه شکلی است. بیان شد مقتضی برای آن نیست و از جمله دلایل این بود که اساساً دلیل اثبات کننده ولایت امر برای فقیه، ولایت فقیه را به رأی فقیه دیگر مقید نمی کند و برای هر فقیهی این ولایت ثابت است. منتها گفتیم که معنای اینکه برای هر فقیهی ولایت ثابت است این است که ولایت با لاقتضاء و ولایت بالشأن ثابت است؛ اگر فقیهی متصدی امر ولایت شد و ولایت در حق او فعلیت پیدا کرد، دیگر این ظرف و پیمانه پر شده است و کس دیگری نمی تواند در امر ولایت دخالت کند؛ یعنی اطاعت این فقیه بر فقهای دیگر واجب خواهد بود. به همان ادله ولایت «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»<sup>۱</sup> یا «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ»<sup>۲</sup> و امثال این ها.

همچنین مطرح شد که علاوه بر این، در طول تاریخ فقاهاست هم ما اجماع مرکب داریم. این اجماع مرکب مبنی بر اینکه ولایت فقیه مشروط به فقیه دیگر نیست. با آنکه ما فقیهی که قائل به عدم ولایت باشد نداریم و اگر داشته باشیم خیلی کم است، معذالک چه آن کسی که قائل به ولایت است و چه آن کسی که قائل به ولایت نیست یا چه آن کس که قائل به ولایت جزئی است و چه آن کسی که قائل به ولایت تامه است، همه اجماع دارند که این ولایت مشروط به رأی فقیه دیگر نیست که این را اجماع مرکب می گویند. ما کسی از فقها در طول تاریخ فقاهاست از آغاز تا امروز را ندیده ایم و در کتب فقهی ما هم نبوده است که فقیهی قائل به ولایت باشد اما ولایت هر فقیه را مشروط به ولایت فقیه دیگر یا مشروط به انضمام رأی و نظر فقیه دیگر کند. چه آن کسی که قائل به ولایت است و چه آن کس که قائل به ولایت نیست. چه آن کس که ولایت جزئی را قبول دارد و چه آن کس که قائل به ولایت کلی است.

۱. کلینی، الکافی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۸۶-۸۷؛ قال: يُنْظَرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا... فَأَيُّرِضُوا بِهِ حَكْمًا. فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا. فاذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فانما استخف به حكم الله و علينا رد و الراد علينا الراد على الله و هو على حد الشرک بالله. فرمود: باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است... باید او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند، زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده ام. پس آنگاه که به حکم ما حکم نمود و از وی نپذیرفتند بی گمان حکم خدا را سبک شمرده و به ما پشت کرده اند و کسی به ما پشت کند به خداوند پشت کرده و این در حد شرک به خداوند است.

۲. وسائل الشیعة جلد: ۲۷ صفحه: ۱۴۰ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ. اما وقایعی که رخ خواهد داد و مسائل مستحدثه، پس در مورد آن ها به روایان احادیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شما و من حجت خداوند بر آنان هستم.

بنابراین اگر اجماعی وجود داشته باشد که این اجماع قطعاً کاشف از نظر معصوم است، از احراز مصادیق آن هم این اجماع مرکب است که ذکر شد. مگر اینکه کسی ادعا کند که از اساس اجماع کاشفیت از رأی معصوم ندارد. ولی اگر کسی قائل به اجماع کاشف از رأی معصوم باشد، از احراز مصادیق اجماع کاشف از رأی معصوم هم این اجماع است. چون این اجماع قطعی و مسلم است و اجماع مرکبی است که ما در طول تاریخ فقه، همه فقها، چه آن کسی که قائل به ولایت است و چه آن کس که قائل به ولایت نیست، چه آن کس که قائل به ولایت جزئی است و چه آن کس که قائل به ولایت کلی است، همه این ها اجماع دارند بر اینکه ولایت فقیه مشروط به رأی فقیه دیگر وجود ندارد؛ بنابراین این هم دلیل دیگری بر نفی مقتضی است.

اساساً ما برای این نظر - یعنی نظر قائل به ولایت فقیه مشروط به نظر فقیه دیگر - مقتضی نداریم. این چیزی است که گاهی از آن به شورای رهبری تعبیر می شود. معنای شورای رهبری این است که ما ولایت فقیه را مشروط به فقیه دیگر کنیم؛ چه شورای رهبری، شورای رهبری کل الفقها یا بعض الفقها باشد. حتی اگر بعضی هم به هر بعضی از ابعاد و هر صفتی از صفات باشند؛ بنابراین این نظریه کلاً مقتضی ندارد و دلیلی بر آن نیست. این از بحث مقتضی نسبت به این نظریه.

اما مانع؛ افزون بر اینکه برای این نظر مقتضی وجود ندارد و دلیلی نمی تواند آن را اثبات کند و اجماع برخلاف آن است به فرض آنکه مقتضی وجود داشته باشد یعنی بگویم به هر حال دلیل به شکلی چنین نظری را اثبات می کند، یا با چنین رأی و نظری منافات ندارد، با این رأی که می گویند ولایت برای فقیه متعدد یا فقهای متعدد وجود دارد، اما ولایت فقیه و نفوذ حکم اش مشروط به رأی و انضمام نظر دیگری باشد. باینکه این فرض فرض باطل است، اما به فرض اینکه دلیل داشته باشد و مقتضی ثابت شود، مانع هم وجود دارد. در این بحث چند مانع وجود دارد که ما به چند نمونه اشاره می کنیم:

مانع اول مشروط بودن نفوذ رأی یک فقیه به رأی همه فقهای دیگر است که معقول و عملی نیست ولو اینکه بخواهند همه فقها را جمع کنند. چون اجتماع فقها «کلهم علی رأی واحد» امر نادری است. بلکه باید گفت امر غیر عملی است که همه متفق الرای در یک مسئله باشند که اگر بخواهد چنین باشد، امور مملکت همیشه مختل می شود؛ چون این ها همیشه باید بنشینند و باهم رایزنی کنند و آن قدر راجع به هر مسئله ای بحث کنند تا به وحدت نظر برسند. البته ممکن است نرسند و یک ماه بحث کنند.

[این نکته را هم باید دانست که] اختلاف نظر در مسائل کلی، کمتر اتفاق می افتد اما بحث اعمال ولایت اختلاف نظر در مسائل کلی نیست. در حال حاضر آقایان مسئولین وقتی دور هم می نشینند و می خواهند در یک

مسئله بحث کنند، شما ببینید اختلاف نظر چطور پیش می‌آید؛ اصلاً اتفاق نظر اتفاق نمی‌افتد و خیلی نادر است که اتفاق نظر واقع شود و ناچار هستند که تن به رأی اکثریت بدهند و به آن عمل کنند. فرض این است که بحث اکثریت که نیست و بحث مشروط بودن به رأی فقیه دیگر است؛ یعنی رأی همه فقها منضم به رأی چنین فقهی شود. بنابراین کسانی که در حال حاضر در مسائل اجرایی در کار هستند اگر بخواهند بودجه‌ای را برای یک جایی تصویب کنند یا بخواهند تصمیمی درباره یک قانون بگیرند یا اگر بخواهند یک قراردادی را با یک دولتی ببندند، بخواهند سرفای تی اف با یکدیگر بحث کنند، بخواهند در سی اف تی بحث کنند یا غیره در همه این‌ها درگیری و اختلاف نظر وجود دارد؛ حال چطور می‌شود اگر همه فقها بخواهند با یکدیگر در این مسائل بحث کنند؟! در مسائل جزئی، در مسائل اجرایی، در مسائل مدیریتی، این یک مسئله و دو مسئله و سه مسئله که نیست؛ ما الآن چهل سال است که مجلس شورای اسلامی داریم و همش دارند قانون تصویب می‌کند. ما خیلی به قانون احتیاج داریم و چهل سال است که قوه مقننه هرروز صبح تا شب روزی هفت یا هشت ساعت می‌نشینند و قانون تصویب می‌کنند. معلوم می‌شود ما در مسائل جزئی و در مسائل اداره کشور خیلی نیاز به تصمیم‌گیری‌های متعدد داریم. اگر بنا باشد رأی و تصمیم هر فقهی متوقف بر انضمام آرای فقهای دیگر باشد، قطعاً چنین اشکال و خللی در اصل تصمیم‌گیری‌ها به وجود می‌آید.

[در پاسخ به این سؤال هم که چرا نباید قرعه زد باید گفت که این کار] چه دلیلی دارد؟ فرض بر این است که همه آن‌ها واجد شرایط هستند و در اینجا دیگر جای قرعه نیست؛ چون اینجا امر مشکل نیست. به جای اینکه بیايند قرعه‌کشی کنند، یک نفر متصدی شود و با بقیه مشورت کند؛ مشورت به معنای شورای درست و حسابی؛ یعنی مشورت کند و خودش تصمیم بگیرد. مادامی که چنین راه حل ساده و عقلانی وجود دارد دیگر مشکلی نیست که ما بخواهیم قرعه‌کشی کنیم که چند نفر از فقها جلو بیايند. جای قرعه‌کشی نیست؛ «القرعة لكل أمر مشکل»<sup>۱</sup> جایی که آن قدر مشکل وجود داشته باشد. به فرض اینکه ما قرعه را در این امر جاری کردیم. جای قرعه آنجاست که هیچ راهی وجود ندارد و راه مسدود است اما اینجا راه وجود دارد؛ به جای اینکه بخواهیم فقها را متعدد کنیم و بحث را بیندازیم و دچار ترجیح بلا مرجح شویم، یک نفر امر را به عهده می‌گیرد و این یک نفر با بقیه مشورت می‌کند. این بقیه می‌توانند دو نفر باشند، می‌تواند سه نفر را انتخاب کند و بقیه‌اش به عهده خود اوست. پس چون راه حل وجود دارد اینجا جای قرعه نیست. اگر بخواهد بعضی را انتخاب کند بدون افراد

۱. قاعدة قرعه از جمله قواعد معروف است که در بسیاری از ابواب فقه -چه در منازعات چه در غیر منازعات- به کار می‌رود و فقهای عظام، در موارد فراوان به آن تمسک می‌کنند.

دیگر، این ترجیح بلا مرجح است و اگر بخواهد همه را در رأی گیری دخیل کند، یعنی ما امور مملکت را دچار خلل کنیم.

سؤال: ترجیح بلا مرجح درجایی است که همه فقها یکسان باشند؛ ولی این طور نیست همه فقها در یک درجه یکسان نیستند.

پاسخ استاد: پس شما می گوید که بعضی از آن ها واجد شرایط نیستند؟ شما خلاف فرض را فرمایش می کنید؛ فرض این است که اگر بین آن ها یک اعلم وجود دارد، دیگر نوبت به غیر اعلم نمی رسد و اگر ایشان اصلح است، دیگر نوبت به غیر اصلح نمی رسد. غیر اصلح در برابر اصلح واجد شرایط نیست. این را ما گفته ایم که عقل می گوید اگر کسی اصلح است، نمی شود او را رها کرد و به سراغ غیره اصلح رفت. فرض بر این است که این ها در عقل، عدل، علم، ورع و تقوا مساوی هستند یعنی حداقل علمیت برای کسی اثبات نشده است. همگی از نظر واجدیت شرایط در سطح واحدی هستند. فرض بحث اینجا است و اگر از فرض خارج شوید، دیگر نوبت به این فرض نخواهد رسید. اگر کسی بهتر است پس فی نفسه متعین است.

البته بحث انتخاب رهبری را بعداً بحث خواهیم کرد؛ در آنجا مسئله، مسئله تصمیم گیری برای مدیریت مملکت نیست بلکه کشف اصلح است. کشف اصلح، اماره می خواهد و اماره عقلایی عرفیه برای کشف اصلاً کفایت می کند و اگر اختلاف پیدا شد، امارت اکثر ارجحیت به امارت اقل دارد. چون امارت این اقوی است، اگر دو اماره تعارض پیدا شد، کاشفیت اماره اقوی، اماره ضعیف تر را از بین می برد و ساقط می کند. چون چنین است؛ در اینجا گفته می شود رأی اکثریت. ما بعداً بحث می کنیم که آنجا بحث امارت برای تعیین مجتهد اصلح است، مجتهد یا به عبارت بهتر از اقوی در اداره امور است؛ اما در اینجا بحث در این است که چه کسی ولایت دارد؟ نه اینکه بخواهیم از کسی که اصلح است کشف کنیم.

مانع دوم؛ لازم تقید ولایت هر فقیه به انضمام رأی فقهای دیگر، با توجه به وجوب اطاعت ولی امر است. وقتی اطاعت هر فقیهی واجب است، اگر با فقیه دیگر اختلاف نظر پیدا کرد که خیلی هم اتفاق می افتد و در حدی است که یکی از فقها مصلحت و دیگری مفسده را در آن تصمیم می بینند. این اف ای تی اف خیلی مثال روشنی است؛ یکی می گوید خیلی خیلی خوب است و دیگری می گوید خیلی خیلی بد است. یکی می گوید اگر تو امضا کنی این خیانت به مملکت و مملکت فروشی است و دیگری می گوید اگر امضا نکنی به ضرر مملکت است و باعث ضربه مصالح مملکت می شود. باید اینجا چه کار کنیم؟ در اینجا نتیجه این می شود که یکی از آن ها با دیگری به جنگ و دعوا بیفتد و مردم هم به جنگ و دعوا با یکدیگر بیفتند. منشأ اختلاف و

امرالفساد می‌شود و در جامعه دعوا به راه می‌افتد. البته این اختلاف در رأی دو فقیه نیست و اختلاف در رأی دو کارشناس است و حالا اگر بخواهد بالاتر برود در حد دو فقیه واجب‌الاطاعة، طرفداران این می‌گویند که اطاعت این واجب است و طرفداران دیگری می‌گویند اطاعت او واجب است.

در گذشته عرض کردم که در مسائل مشروطه چه اتفاقاتی افتاده است و اینکه عرض می‌کنم داستان نیست. این بزرگان ما که در آن عصر بوده‌اند برای ما گفته‌اند و از یک نفر و دو نفر هم نشنیده‌ام بلکه از خیلی‌ها شنیده‌ام که در نجف دو مسجد بود که این مسجد بعد از اذان می‌گفت: اللهم العن هروی قروی خراسانی و دیگری از آن طرف می‌گفت اللهم العن کاظم یزدی فلان فلان... در این حد! سر مأذنه! بعد از اذان نماز! این طور می‌شود دیگر. آن‌ها در حدی نبودند که قدرت در دستشان باشد و ارتش و قوای نظامی داشته باشند؛ اگر بخواهد این بخشی از نیروی نظامی را برای خودش بگیرد، این بگوید پاسدارها بروید آن‌ها را بگیرید و دیگری بگوید پاسدارها بروید آن‌ها را بگیرید؛ چه اتفاقی در مملکت می‌افتد؟!

خلاصه اگر ما بخواهیم رأی فقیه را مشروط به انضمام رأی دیگر کنیم با توجه به اینکه گاه اختلاف در حد این است که اختلاف در رأی فقهی کلی نیست [این مشکلات به وجود خواهد آمد]. مسئله رهبری مسئله مدیریت امور اجرایی و مدیریت امور جزئی است و باید درباره تک‌تک امور تصمیم بگیرد. هر سال باید بودجه‌بندی کنند، هر سال باید برای مسائل تصمیم بگیرند و هر روز باید برای مسائل تصمیم بگیرند. گاهی این طور می‌شود. کافی است در هر سال یک مسئله کلان مهم که منشأ مصالح مهم مردم است، اتفاق بیفتد و منشأ اختلاف بین این‌ها می‌شود و آن وقت یا بهره‌ای نمی‌رساند و آن مسئله معطل می‌ماند و یا به رأی مختلف می‌رسند و هر یک وظیفه خود می‌داند که همان رأی که می‌داند به اجرا بگذارد و مانعی در طریق آن رأی را از بین ببرد. مانعی در راه اصلاح مملکت است و این مانعی در راه مصالح ضروری مردم است. این دارد افساد می‌کند؛ او هم می‌گوید نه تو داری افساد می‌کنی و این طور می‌شود دیگر.

بحث در مانع اول این است که امر دایر بین دو شکل است و گفتیم که این عملی نیست و نگفتیم که مانع اول باعث فساد می‌شود. بیان شد: یا مشروط به رأی کل فقها باشد که گفتیم عملی نیست و یا بعضی از فقها باشد که این ترجیح بلا مرجح است. این با مانع دوم فرق می‌کند؛ می‌گوییم: اگر به هر شکلی از مانع اول گذشتیم و آن را حل کردیم، اگر چند فقیه داشتیم که بنا شد همگی باهم تصمیم بگیرند، همگی ولایت دارند و ولایت آن‌ها مشروط به انضمام رأی دیگری است. حالا اگر فقهای دیگر موافق نشده‌اند باید چه کار کنند؟ یا

باید تصمیم نگیرند، یا اگر بخواهند تصمیم بگیرند، تصمیمشان را اجرا کنند. قطعاً دومی هم می‌خواهد تصمیمش را اجرا کند؛ به همین دلیل گفتیم که منشأ فساد و اختلال در امور می‌شود.

ما در تاریخ انقلاب، یک شورای تصمیم‌گیری داریم که قبلاً شورای عالی قضایی بود و این شورا قبل از تجدیدنظر در قانون اساسی بود. پنج نفر بودند که همگی فقیه و اعضای شورای عالی قضایی بودند؛ آن‌قدر دعوا بین آن‌ها اتفاق می‌افتاد؛ یکی می‌گفت این قاضی را باید نصب کنیم، دیگری گفت باید نصب نکنیم. این علیه آن مصاحبه می‌کرد و آن علیه دیگری. یکی می‌گفت این درست می‌گوید و آن یکی می‌گفت درست نمی‌گوید. تعداد آن‌ها پنج نفر بود با آنکه با تعیین هم مشخص شده بودند. لذا دیدند که اوضاع امور قضایی مختل می‌شود و ناچار شدند که قانون اساسی را عوض کنند و در تجدیدنظر و در بازنگری قانون اساسی شورای عالی قضایی را برداشته و به جای آن رئیس قوه قضاییه را گذاشتند. این مسئله رئیس قوه قضاییه که ما الآن داریم، این در بازنگری قانون اساسی انجام گرفت. حال این یک برهان عملی روشن است؛ دلیل بر اینکه تصمیم‌گیری شورایی در مسائل کلان به چه شکلی خواهد شد.

دو نوع شوراست در آینده خواهیم گفت؛ یک شورای هست که رأی تصمیم‌گیرنده مقید به موافقت بقیه نمی‌شود؛ بقیه نظر می‌دهند ولی نظرشان نظر اجرایی نیست و نظر مشورتی است. آن‌کس که باید تصمیم بگیرد بین آن‌ها سنجش برقرار می‌کند و رأی بهتر را انتخاب می‌کند. این همان شورای است که مورد تأیید اسلام است. این شورای ممدوح است و این‌طور نیست که همه اعضای این شورا در تصمیم‌گیری حق مساوی داشته باشند و حق تصمیم‌گیری حق یک نفر است؛ او تصمیم می‌گیرد و بقیه مشورت می‌کنند و فقط نظر می‌دهند. ولی نظرشان نافذ نیست. اما فرض کنیم درجایی که نظر همه بخواهد نافذ باشد و همه واجب‌الاطاعة باشند؛ نظرشان نافذ است و هرکدام هم احساس می‌کنند که نظر او اگر اجرا نشود به مملکت صدمه وارد می‌شود و مصالح عمومی در معرض خطر قرار می‌گیرد و اسلام از بین می‌رود.

بیان شد چون مسئله مشروطه در حد این‌چنین بود که یکی بین آخوند خراسانی و مرحوم کاظم طباطبایی یزدی صاحب عروه این‌طور بود. صاحب عروه معتقد بود این مشروطه که راه می‌اندازید، اسلام را از بین می‌برد؛ آخوند خراسانی می‌گفت این استبدادی که امروز راه افتاده، یعنی استبداد سلاطین قاجار، اسلام را از بین می‌برد؛ هر کاری که بخواهند می‌کنند نه قانونی وجود دارد و نه چیزی. هریک معتقد بود که از این طریق -از طریق نظری که خودش دارد- اسلام احیا می‌شود و نجات پیدا می‌کند. باید همه قوا را مصروف داشت تا

این اجرا شود. این طور می شود وقتی هر دو حق تصمیم گیری داشته باشند و هر دو در عرض یکدیگر رأیشان نافذ باشد.

[اما در بحث تقلید به این شکل نیست]؛ فتوا در کلیات است و نه در امور اجرایی جزئی. در کلیات، یکی از این فقیه تبعیت می کند و یکی از فقیه دیگر، اما هر وقت به مسئله جزئی می رسد، دچار مفسده می شود. مثلاً در همین مسئله ثبوت هلال؛ دو نوع اختلاف در ثبوت هلال وجود دارد: یک اختلاف در فتوای کلی داریم و یک اختلاف در ثبوت جزئی هلال که آیا ثابت شده یا ثابت نشده است. همین اختلافی که در امر جزئی اتفاق می افتد، موجب چندپاره شدن جامعه اسلامی است و اصلاً مردم طعم عید را نمی چشند؛ مردم عید می گیرند اما یک جای دیگر همه روزه دار هستند.

من این مسئله را تجربه کرده ام؛ در خارج که بودم مشاهده کردم که شیعیان چهار روز عید می گرفتند، دو یا سه بار اتفاق افتاد که یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه را عید گرفتند. یک عده می گویند: آقای فضل الله قبل از اینکه هلال رؤیت شود، می گوید فلان روز عید است، چون امکان رؤیت هلال وجود دارد. دیگری می گوید خیر! این امکان کافی نیست و باید رؤیت اتفاق بیفتد. ولی رؤیت هر جایی که در شب مشترک است، کفایت می کند. سومی می گوید نه کفایت نمی کند و در هر جا باید به افق خودش هلال دیده شود. بین همه این ها هم یکی می گوید دیده شد و دیگری می گوید دیده نشد. مشخص می شود که این کار خلاف غرض شارع است. ما یقین داریم به اینکه خدای متعال به چنین چیزی راضی نیست و تعارف هم نداریم. قضیه را باید اینجا حل کنیم که البته ما در این کتاب «ثبوت الهالیین الا ماکن المتباعد» با ادله قطعی غیرقابل تشکیک، اثبات کرده ایم که مسئله تعدد آفاق که می گویند، قطعاً خلاف شرع است؛ نه اینکه احتمال بدهیم بلکه قطعاً خلاف است. ما یک شب قدر داریم؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»<sup>۱</sup> قرآن که چهار بار نازل نمی شود! «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا يَأْذُنُ رَبُّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»<sup>۲</sup> مگر ملائکه بیکار هستند که هر شب بیایند پایین را بروند بالا؟! یک شب ملائکه نزول پیدا می کنند و یک شب لیل القدر داریم. تعدد آفاق معنی اش این است که ما چند لیل القدر داریم. آنجا ما به قوت این مسئله را مطرح کرده ایم. خود همین تالی فاسد دارد و نشانه فساد این نظر است.

۱. سوره قدر، آیه ۱

۲. سوره قدر، آیه ۴

البته ما به نظر فقها احترام می‌گذاریم؛ همه بزرگوار هستند اما این مشکل باید حل شود. نباید جامعه اسلامی پاره‌پاره شود. البته ما عرض کردیم که در روایت است که وقتی خون سیدالشهدا علیه السلام به زمین ریخته شد، یک منادی از قلب عرش فریاد برآورد: ای امتی که به پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظلم کردید دیگر برای شما عیدی که در آن اجتماع کنید وجود نخواهد داشت. این اختلاف برای اهل سنت هم هست و اتفاقاً در میان آن‌ها خیلی شدیدتر است. همین اختلافی که در بین شیعیان است، در بین اهل سنت هم هست، شما می‌بینید که کشورهای اهل سنت هم باهم نیستند؛ عربستان یک روز عید می‌گیرد، پاکستان یک روز عید می‌گیرد، مثلاً الجزایر یک روز دیگر را عید می‌گیرد.

مانع سوم و آخرین مانع اینکه سیره متشرعه مبنی بر عدم تقید نفوذ حکم حاکم نیز یک مانع اثباتی است. سیره متشرعه از زمان خلفای رسول تا برسد به زمان ائمه اطهار علیهم السلام آن‌هایی که قائل به خلفا هستند و یا آن‌هایی که به خلافت ائمه اطهار علیهم السلام قائل هستند که ما هستیم تا برسیم در زمان فقهایی که اعمال ولایت داشته‌اند، حتی زمان حکامی که ما قبول نداشته‌ایم و نداریم، سیره متشرعه بر چه بوده است؟ سیره مبتنی بر این بوده که حکم حاکم مشروط به رأی حاکم دیگر نیست. این سیره مسلمة متشرعی است. در طول تاریخ هیچ‌وقت ندیده‌ایم که به یک حاکم بگویند صبر کن؛ حکم نده و نظر نده و یا به یک فقیه بگویند که شما نظرتان قابل نفوذ نیست، مگر اینکه فقیه دیگر در جای دیگر نظر موافق داشته باشد. این سیره متشرعه هم مانع سوم کار است.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم